تاملي در روايت هاي علايم ظهور

مصطفي صادقي

در بخش اول اين نوشتار ضمن اشاره به ضرورت بحث و بررسي در موضوع علا‌ئم ظهور و منابع آن بيان شد كه در روايات اسلا‌مي گاه بين نشانه‌هاي ظهور و اشراط الساعه خلط شده است. همچنين گفته شد كه آشفتگي احاديث مربوط به ظهور و نشانه‌هاي آن باعث مي‌شود اعتماد به آنها كم شود چنانكه بررسي روايات نداي آسماني نشان داد كه در آنها گاه از حوادث گذشته مانند اختلا‌ف شيعه و عثمانيه پرده برداشته شده است.

در اين بخش از مقاله به مواردي اشاره مي‌شود كه پيش گويي‌ها (ملا‌حم) به عنوان نشانه ظهور تلقي شده و احتمال بداء در نشانه‌هاي حتمي و غيرحتمي ممكن است. افراد و گروه هايي نيز وجود داشته اند كه برخي روايات را به سود خود تحريف و يا حتي جعل كرده اند.

پيش گويي يا نشانه‌هاي ظهور

نگاهي به اخبار علا‌يم، نشان مي‌دهد: بسياري از آن‌ها ارتباطي با موضوع ظهور حجت خدا ندارد. اين‌گونه روايت‌ها را مي‌توان به سه دسته تقسيم كرد. دسته نخست: بر فرض صحت، پيش بيني حوادث آينده است كه البته در مواردي كلمه مهدي را به آن افزوده‌اند. دسته دوم: تعبير قائم به كار رفته كه الزاماً به معني مهدي موعود نيست و دسته سوم: در آن‌ها سخن از فَرَج است كه آن هم الزاماً به معناي ظهور موعود نيست.

اكنون دربارهِ هر يك از اين سه دسته روايت‌ها، بيش‌تر توضيح مي‌دهيم.

دسته نخست: اخباري كه پيش‌گويي حوادث آينده است‌

الف) نعماني در حديث 51 باب 14 از معروف بن خربوذ نقل مي‌كند كه:

<هرگاه بر امام باقر(ع) وارد شديم، مي‌فرمود: خراسان، خراسان، سيستان، سيستان. گويا ما را به آن بشارت مي‌داد.>

در اين روايت، توجه دادن به خراسان، به احتمال زياد به دليل ظهور عباسيان از اين منطقه است؛ زيرا دعوت فرزندان عباس از دوران امام باقر(ع) آغاز شد و سال‌ها پس از آن حضرت (در سال 132) به ثمر رسيد و نقطهِ مركزي دعوت و قيام آنان، خراسان قديم بود. اما هدف از اشاره به سيستان مي‌تواند: ظهور و شورش خوارج ازارقه عليه امويان باشد كه مدت‌ها در سيستان برقرار بود، ولي به نظر مي‌رسد كلمه سيستان به دليل همسايگي خراسان و اين كه آن جا نيز محل دعوت و حركت عباسيان بود، ذكر شده باشد. با توجه به ستم بيش از حد بني‌اميه، مقصود امام اين است كه سقوط اين حكومت و حوادث مهم تاريخ اسلا‌م در آن ناحيه صورت خواهد گرفت.

ب) شيخ طوسي از رسول خدا(ص) روايت مي‌كند:

<در قزوين مردي هم‌نام يكي از پيامبران قيام مي‌كند و مؤمن و كافر به او مي‌گروند. او منطقهِ جبال را از ترس پر مي‌كند.>1

چنان‌كه پيداست، در اين روايت هيچ تصريح يا حتي اشاره‌اي به موضوع ظهور يا آخرالزمان نشده است.

ج) شيخ طوسي از امام ششم روايت كرده كه:

<فساد حكومت بني‌فلا‌ن بسته به شمشيرهاي بني‌فلا‌ن است.>2

آيا معناي اين سخن اين نيست كه سقوط بني‌اميه با شمشيرهاي بني‌عباس است؟ و امام به لحاظ موقعيت زماني از تصريح به اين دو گروه خودداري فرموده است. شيخ طوسي در ادامه، اخبار ديگري آورده كه آن‌ها هم پيش‌گويي ائمه است؛ نه علا‌يم ظهور حجت حق.

د) در منابع عامه و گاه در كتب حديثي شيعه، احاديث فراواني دربارهِ پرچم‌هاي سياه وجود دارد كه در مواردي به ظهور مهدي(ع) مرتبط مي‌شود، به گونه‌اي كه در كتاب‌هاي متأخر، به عنوان يكي از نشانه‌ها شهرت يافته است. بايد توجه داشت؛ نخست: منشأ اين روايت‌ها، منابع اهل سنت است. دوم: بيشتر آن‌ها به ظهور، ربطي ندارد و موردهايي كه نام مهدي در آن‌ها آمده، در واقع همان روايت‌هايي است كه مضمون آن‌ها در جاهاي ديگر و بي‌ارتباط با مهدي، ذكر شده است. براي آشنايي با اين احاديث به نمونه‌هاي زير توجه مي‌كنيم:

1. تبيع عن كعب قال: لا‌ تذهب الا‌يّام حتي يخرج لبني العباس رايات سود من قبل المشرق3

كعب الا‌حبار گفت: روزگار به پايان نخواهد رسيد مگر آن كه براي بني‌عباس پرچم‌هاي سياهي از سوي مشرق بيرون مي‌آيند.

2. ابوهريره عن علي بن ابي طلحه` قال: يدخلون دمشق برايات سود عظام فيقتتلون فيها مقتله` عظيمه` شعارهم بُكش بُكش.4

گروهي با پرچم‌هاي سياه بزرگي وارد دمشق مي‌شوند و در آن‌جا كشتاري عظيم به راه مي‌اندازند. شعار آنان بكش بكش خواهد بود.

در روايت اول به بني‌عباس تصريح شده و در روايت دوم سخن از كساني است كه با شعارهاي فارسي وارد دمشق مي‌شوند. بايد توجه داشت ايرانياني كه از منطقهِ خراسان (مشرق زمين) به عراق رفته و دولت بني‌عباس را تأسيس كردند، همراه عبدالله بن علي بن عبدالله بن عباس تا دمشق پيش رفتند و در آن جا كشتاري عظيم نسبت به بني‌اميه به راه انداختند.5

3. نعيم بن حماد از جابر جعفي از امام باقر(ع) روايت مي‌كند: <پرچم‌هاي سياه در سال 129 ظهور خواهد كرد و آن زماني است كه بني‌اميه بين خود اختلا‌ف پيدا كرده‌اند.>6

4. در غيبت نعماني از اميرمؤمنان(ع) نقل شده است:

<خداوند مقدّر كرده كه بني‌اميه ناگهاني از بين بروند.>

و در ادامه روايت آمده است:

<بندهِ خشني راه مي‌افتد كه پيروزي با اوست و يارانش با موها و شارب‌هاي بلند و با لباس‌هاي سياه و پرچم‌هاي سياه آنان (بني اميه) را مي‌كشند.7

اين‌ها نمونه‌هاي كوچكي از روايت‌هاي متعدد مربوط به پرچم‌هاي سياه (رايات سود) و ظهور آنان از سمت مشرق يا خراسان است8 و چنان‌كه گفته شد؛ بيش‌تر آن‌ها موقوف است، ضمن اينكه ربطي به ظهورحجت حق ندارد. با توجه به اين‌كه قيام عباسيان با پرچم‌هاي سياه آغاز شده و به طور كلي شعار آنان لباس سياه و پرچم‌سياه بوده است و نيز مجموع روايت‌ها كه به طور كلي، با حال و هواي دعوت و قيام بني‌عباس مشابهت و تطبيق دارد، بايد گفت: اين احاديث يا پيش‌گويي دربارهِ آنان است9 و يا به دست خود آنان جعل شده تا قيام و دولت خود را موجّه، مشروع و مقدس جلوه دهند، به ويژه كه شيعيان مخالف ايشان بودند. از اين رو؛ گاه مطالبي از زبان امامان شيعه نقل كرده‌اند.

گواه اين مطالب، خبري است كه از ابن عباس اين‌گونه نقل شده است:

<والله ان منّا بعد ذلك السفاح والمنصور والمهدي يدفعها الي عيسي بن مريم(س)>10

اين خبر را سيدبن طاووس نيز در كتاب ملاحم خود آورده است. 11 وي همچنين به نقل از ابن حماد آورده است كه ابن عباس گفت:

<وقتي پرچم‌هاي سياه را ديديد كه از سوي مشرق مي‌آيند، ايرانيان را احترام كنيد كه دولت ما را آنان تشكيل مي‌دهند.>12

البته آن‌چه برخي را به ترديد انداخته، روايت‌هايي است كه از مهدي در كنار رايات سود نام مي‌برد. براي مثال: شيخ طوسي از جابر جعفي از امام باقر(ع) روايت مي‌كند:

<تنزل الرايات السود التي تخرج من خراسان الي‌الكوفه` فاذا ظهرالمهدي بعث اليه بالبيعه`13؛

پرچم‌هاي سياه از خراسان بيرون و در كوفه فرود مي‌آيند و آن‌گاه كه مهدي آشكار شود، با او بيعت مي‌كنند.>

بايد توجه داشت كه

نخست: اين روايت پيش از غيبت شيخ، در فتن ابن حماد آمده و شيخ نيز در سند روايت به نام وي تصريح كرده است.

دوم: آن‌چه در روايت آمده است، به طور كامل با تاريخ اسلا‌م و ظهور عباسيان موافقت دارد؛ زيرا بنا به نقل مورخان، پرچم‌هاي سياه به دست ابومسلم از خراسان به كوفه آورده شد و زير اين پرچم، شهرهاي بين راه فتح شد. در اين هنگام، سفاح - كه به گفتهِ مسعودي ابتدا مهدي لقب داشت -14 از ترس بني‌اميه در كوفه مخفي بود كه با استقرار پرچم‌هاي سياه در كوفه عده اي به سراغ او رفتند، با او بيعت كردند و به اين ترتيب، وي به عنوان اولين خليفه عباسي مطرح شد.15

با اين همه ممكن است گفته شود، پرچم‌هاي سياه نشانه ظهور مهدي(ع) است و عباسيان از آن سوء استفاده كرده‌اند، ولي با مطالعهِ مجموع روايت‌ها و آگاهي از تاريخ عباسيان، چنين احتمالي بسيار بعيد مي‌نمايد. حتي اگر همهِ اين حديث‌ها را ساخته عباسيان ندانيم، بخشي از آن‌ها را به عنوان پيش‌گويي معصومين دربارهِ نهضت و به حكومت رسيدن آنان خواهيم پذيرفت.

اما پرسش اين است كه چگونه محدثان اين‌گونه روايت‌ها را در كتاب‌هاي خود، آن هم در ابواب مربوط به نشانه‌هاي ظهور آورده‌اند؟

به نظر مي‌رسد فضاي حاكم بر زمان نقل اين اخبار باعث شده است، عالمان شيعه و سني بر آن‌ها اعتماد كرده و آن خبرها را در كتاب‌هاي خود ذكر نمايند. بيشتر راويان و همهِ صاحبان منابع اصلي مربوط به غيبت، در عهد عباسيان مي‌زيستند. نعيم بن حماد پيش از غيبت صغري، نعماني و شيخ صدوق 30 و 50 سال پس از غيبت صغري، شيخ مفيد حدود 90 سال و شيخ طوسي 130 سال پس از آغاز غيبت كبري زندگي مي‌كردند. نزديكي آنان به دورهِ امامت و عدم طولا‌ني بودن غيبت نسبت به آنان، بي‌ترديد در ديدگاه ايشان دربارهِ غيبت، ظهور و نقل روايت‌هاي علا‌يم، تأثير داشته است. اين‌كه گروه ديگري به نام بني‌اميه به حكومت برسند و پرچم‌هاي سياهي آنان را ساقط كند، دولت بني‌عباس به دست مهدي ساقط شود و يا خراسان، كوفه و قسطنطنيه - كه در روايت‌هاي علا‌يم نام آن‌ها فراوان به چشم مي‌خورد - مركزهاي اصلي دوران ظهور باشند، براي آن بزرگان هيچ دور از ذهن نبوده است. ضمن اين كه آنان انتظار غيبتي چندان طولا‌ني را نداشتند16 فتواي قدماي اماميه دربارهِ دفن خُمس مي‌تواند نشانه‌اي بر اين مدعا باشد، ولي اين كه متأخران و معاصران، اين روايت‌ها را در كتب خود نقل كرده‌اند، دليلي بر صحّت همهِ آن‌ها و وقوع آن‌ها در هنگام ظهور حجت حق نيست. بلكه لا‌زم است با بررسي همه جانبهِ آن‌ها، آن‌چه پيش‌گويي بوده و محقق شده است يا آن‌چه به نفع گروه‌هايي جعل يا تحريف شده از آن چه به طور واقعي، نشانهِ ظهور مهدي(ع) است، جدا شود.

دسته دوم؛ اخباري كه در آن‌ها تعبير قائم به كار رفته است.

در روايت‌هاي زيادي از اين كلمه استفاده شده كه در برخي، مضاف اليه آن آمده، ولي در بيشتر آن‌ها به طور مطلق به كار رفته است. از گروه اول مي توان روايت 55 باب 14 كتاب الغيبه نعماني را مثال زد كه در آن <القائم بخراسان و قائمٌ بجيلا‌ن> ذكر شده است، ولي آن جا كه كلمهِ قائم را مطلق به كار برده نيز الزاماً به معناي قائم آل محمد(ص) و به ويژه، امام دوازدهم(عج) نيست؛ چنان‌كه لفظ <القائم المهدي>، دربارهِ سفاح خليفهِ عباسي استفاده شده است.17 مرحوم كليني در كتاب كافي بابي گشوده و دربارهِ اين كه همهِ ائمه(ع) <قائم> محسوب مي‌شوند، روايت‌هايي آورده است.18 شيخ مفيد در كتاب ارشاد، هنگام پرداختن به شرح حال بعضي از امامان، از واژهِ <قائم> استفاده مي‌كند.19 شيخ طوسي نيز در پاسخ به فرقه‌هاي انحرافي شيعه، اين مطلب را تكرار كرده است كه <هر امامي قائم به شمار مي‌آيد.>20 بنابراين نبايد هر خبري كه در آن كلمهِ قائم به كار رفته و علا‌متي در آن ياد شده ،‌بر امام دوازدهم تطبيق شود؛ چه بسا مراد معصومين(ع) از قائم، امام پس از خود است. كليني روايتي نقل مي‌كند كه در آن وقتي از امام باقر(ع) دربارهِ قائم پرسيده‌اند، آن حضرت فرزندش، امام صادق(ع) را نشان داد و فرمود:

<به خدا قسم اين قائم آل محمد(ص) است...>21

زيديه هم از اين موضوع سوء استفاده كرده و ائمه خود را <القائم بالسيف> ناميده‌اند. در عين حال اين نكته قابل توجه است؛ بر خلا‌ف شيعه كه بيش‌تر، لفظ قائم را دربارهِ مهدي موعود به كار مي‌برد، اهل سنت به ندرت چنين كرده و در روايت‌هاي خود اين تعبير را به كار نبرده است.22

دسته سوم: روايت‌هايي كه در آن‌ها تعبير فَرَج به كار رفته، ولي به معناي ظهور مهدي(ع) نيست.

با اين وجود، مؤلفان كتاب‌هاي حديث و به تبع آنان نويسندگان متأخر، آن روايت‌ها را در باب علا‌يم ظهور ذكر كرده‌اند. از اين نمونه روايتي از امام باقر(ع) است كه نعماني آن را در باب علا‌يم اين‌گونه ذكر مي‌كند:

<تَوقّعُوا الصَوت بَغته`ً مِن قِبَل دَمشق فيه لكم فَرَجٌ عظيم23؛

منتظر صدايي باشيد كه ناگهان از سوي دمشق ميآيد و در آن گشايش بزرگي براي شماست.>

ما اكنون در صدد بررسي اين‌كه مراد از اين صدا چيست و آن فرَج و گشايش چگونه حاصل شده يا خواهد شد، نيستيم، ولي آن‌چه مسلّم مي‌باشد، اين است كه؛

نخست: اين صدا با نداي آسماني - كه از آن به تفصيل سخن گفته شد - ربطي ندارد. به ويژه كه تصريح شده اين صدا از طرف دمشق است.

دوم: در روايت هيچ اشاره اي به اين كه اين صدا در ارتباط با ظهور مهدي(عج) باشد، نشده است.

نمونه ديگر حديثي است كه شيخ مفيد در باب نشانه‌هاي ظهور از امام هشتم(ع) چنين نقل مي‌كند:

<انّ من علا‌مات الفرج حدثاً يكون بين المسجدين و يقتل فلا‌ن من ولد فلا‌ن خمسه` عشر كبشاً من العرب.24

از نشانه هاي فرج، نزاعي قبيله اي است كه بين دو حرم رخ مي‌دهد و فلا‌ني از فرزندان فلا‌ني پانزده قوچ را مي‌كشد.> ،

گويا قوچ كنايه از افراد قدرتمند است.

در اين روايت نيز تصريح يا حتي اشاره اي به ظهور نشده است، بلكه ابهام در نام فلا‌ن اين احتمال را تقويت مي‌كند كه امام نخواسته است نام آنان را بياورد؛ چون آن‌ها در آن زمان وجود داشته اند و امام از آنان تقيه مي‌كرده است و اگر مطلب ،‌مربوط به قرن‌هاي آينده بود، دليلي بر پنهان كردن آن وجود نداشت.

نمونه سوم روايتي است كه در آن از اميرمؤمنان چنين نقل شده است:

<اُنظروا الفرج من ثلا‌ث اختلا‌ف اهل الشام بينهم و الرايات السود من خراسان والفزعه` في شهر رمضان>25

مراد از اين روايت - به فرض صحت - اين است كه با اختلا‌ف اهل شام؛ يعني اختلا‌ف‌هاي داخلي بني مروان و شورش برخي از آنان در شام، نيز بر آمدن پرچم‌هاي سياه بني عباس از سوي خراسان (كه هر دو حادثه هم‌زمان بود)26 ، فرج و گشايشي بوجود خواهد آمد. آن چه باعث شده كه اين روايت از علا‌يم مهدي و ظهور او دانسته شود، تعبير <الفزعه` في شهر رمضان> است كه تصور مي‌شود همان نداي آسماني باشد،‌ولي پيش از اين گفتيم كه فزعه غير از ندا و به معناي وحشت و ترس عمومي است كه ممكن است ناشي از حوادث زميني يا آسماني باشد.

روايت‌هاي ديگري نيز با تعبير <فرج> وارد شده27 كه نمي‌توان آن‌ها را جزو نشانه‌هاي ظهور مهدي(عج) دانست و هدف امامان شيعه از فرج در اين روايت‌ها، گشايشي موقت براي شيعه بوده كه با اختلا‌ف ميان حاكمان ستمگر، براي آنان حاصل شده است. حتي اگر اين حوادث تا كنون رخ نداده باشد،‌به اين معنا نيست كه در زمان ظهور حضرت بقيه` اللّه، رخ خواهد داد.

احتمال بداء در نشانه هاي ظهور

يكي از باورهاي شيعهِ اماميه كه به غلط مورد اعتراض ديگر فرقه‌ها قرار مي‌گيرد، بداء است؛ چرا كه تصور مي‌شود، مقصود از آن <ظهور بعد الخفاء> است،‌در حالي كه شيعه بداء را به معني <ابداء> مي‌داند؛ نه آشكار شدن امري بر خداوند، 28 به اين معنا كه خداوند مقصود حقيقي خود را آشكار كرد،‌ولي مردم تصور ديگري داشتند . مانند تغيير قبله، ذبح اسماعيل (ع) و رفع عذاب از قوم يونس(ع) كه خداوند متعال ابتدا از موضوع تغيير قبله، امتحاني بودن ذبح و رفع عذاب به دليل توبهِ قوم يونس(ع) خبر نداد، بلكه به جهت برخي مصلحت ها، پس از مدتي حقيقت را آشكار كرد. بنابراين <بداء> نزد غير شيعه نيز مورد قبول است و سوء‌استفادهِ برخي غلا‌ت از آن، باعث شده است كه شيعه نيز متهم شود.29

بر اساس برخي روايت‌ها، در موضوع علا‌يم ظهور نيز احتمال بداء وجود دارد. كليني در باب البداء از امام صادق(ع) نقل مي‌كند:

<خداوند دو گونه علم دارد؛ يكي علم پنهان و مخزون كه غير او كسي نمي داند و از آن بداء به وجود ميآيد و دوم علمي كه به فرشتگان و پيامبران خود داده و ما از آن آگاهيم.>30

آيا ممكن است كه دانش امامان دربارهِ نشانه هاي ظهور،‌از اين نوع باشد؟ يعني از نوعي كه بداء‌در آن روشن نشده است. در تفسير آيهِ <قضي اجلا‌ً و اجل مسمي عنده>(انعام/ 2) به نقل از امام باقر(ع) آمده است كه مراد اجل حتمي و اجل موقوف است.31 در روايت‌هاي علا‌يم ظهور نيز به اين دو گونه اشاره شده و از آن‌ها استفاده مي‌شود كه نشانه‌هاي حتمي - چنان‌كه از نامش پيداست - به طور حتم، رخ خواهد داد، ولي علا‌يم موقوفه، ممكن است تغيير كند.32 چنان‌كه امام باقر(ع) در ادامهِ همان حديث كافي كه نعماني آورده است، دربارهِ موقوف فرمود:

<آن چيزي است كه در آن خواست الهي دخالت دارد.>33

يعني ممكن است به مشيت خداوند تغيير كند. بايد توجه داشت بيشترعلا‌مت‌هاي ظهور كه در روايت‌ها از جمله نمونه‌هاي حتمي، شمرده نشده‌اند، به قرينهِ مقابله، جزو موقوفاتند و در آن‌ها احتمال بداء وجود دارد.

با اين همه، در روايتي از امام نهم(ع)، در نشانه‌هاي حتمي نيز، وجود بداء احتمال داده شده است. نعماني به نقل از ابوهاشم جعفري مي‌گويد:

<در حضور ابوجعفر الجواد(ع) از سفياني و حتمي بودن آن در روايت‌ها، سخن به ميان آمد. پرسيدم: آيا در امر حتمي هم بداء پيش مي‌آيد؟ فرمود: آري، گفتم كه مي‌ترسم دربارهِ قائم(ع) هم بداء پيش مي‌آيد. فرمود: قائم وعدهِ الهي است و در آن تخلف نمي‌شود>.34

زمينه‌هاي جعل در موضوع مهدويت و نشانه‌هاي ظهور

پيش‌تر، گفته شد كه ظلم و ستم حاكمان بني‌اميه و پس از آنان، بني‌عباس به عموم مسلمانان - به ويژه شيعيان - موجب شد كه مردم، ظهور منجي‌اي كه رسول خدا، امامان (ع) و اصحاب ايشان وعده داده بودند را نزديك بدانند. در اين ميان افرادي صالح يا ناصالح براي رفع اين ستم‌ها به مقابله با دستگاه حاكم برخاسته و تا پاي جان پيش‌رفتند كه گاه خود آنان و گاه هواداران و دوستدارانشان، آنان را منجي موعود تصور كرده و لقب مهدي به او دادند و براي اثبات مدعاي خود علا‌يمي را ساخته يا علا‌يم حقيقي را تحريف و بر خود تطبيق نمودند. كيسانيه، محمد بن حنفيه را مهدي دانستند، ناووسيه معتقد به مهدويت امام ششم شيعيان شدند، واقفيه بر امام كاظم(ع) و گروهي ديگر بر امام يازدهم متوقف شدند و آنان را مهدي و قائم تصور كردند.35 عبدالله محض و عبدالله منصور، فرزندان خود را محمد نام نهادند و با افزودن <اسم ابيه اسم ابي>36 به اين حديث رسول خدا كه دربارهِ قائم(ع) فرموده بود: <اسمه اسمي و كنيته كنيتي>37 و ملقب كردن فرزندانشان به مهدي، زمينه‌هاي ادعاي ديگري دربارهِ مهدويت را فراهم كردند. با توجه به اين كه اين دو نفر: محمد بن عبدالله، نفس زكيه و محمدبن عبدالله، مهدي عباسي، در ابتداي دولت عباسيان ظهور و بروز داشته‌اند و نيز با توجه به نزاع بني‌الحسن و بني‌عباس و بحران مشروعيت عباسيان در ابتداي امر، بازار نقل و جعل حديث رواج داشته است.

مهم‌تر و مؤثرتر از همهِ اين گروه‌ها اسماعيليه و حكومت آنان؛ يعني فاطميان مصر است كه گوي سبقت را از همگان ربود. مطالعه تاريخ اسلا‌م و در كنار آن مروري بر روايت‌هاي نشانه‌هاي ظهور، به خوبي نشان مي‌دهد كه بسياري از آن‌چه به نام نشانهِ ظهور مهدي مشهور شده، در طول تاريخ نيز مطابق يا مشابه آن رخ داده است. كسي كه با اين گزارش‌هاي تاريخي برخورد مي‌كند، ممكن است چند راه را در پيش گيرد:

نخست: گزارش‌هاي مورخان را نادرست بداند.

دوم: بگويد كه برخي از نشانه‌ها براي آن افراد يا گروه‌ها يا از سوي آنان جعل يا دست ‌كم تحريف شده است تا به مردم و هواداران خود بقبولا‌نند كه آنان مهدي موعود يا دولت حقهِ‌آل محمد هستند.

سوم: بگويد كه آن نشانه ها مربوط به مهدي واقعي است كه مدعيان مهدويت از آن سوء استفاده و برخود تطبيق كرده‌اند.

چهارم: آن روايت‌ها، پيش‌گويي قيام آن افراد دانسته شود و اين در صورتي قابل پذيرش است كه در آن خبرها، سخن از مهدي و ظهور او به چشم نخورد، در حالي كه بسياري از حديث‌هاي مربوط به ملا‌حم و فتن چنين است.

انتخاب يكي از اين فرضيه‌ها مستلزم بررسي دقيق و ژرف روايت‌ها و هم‌زمان، بررسي گزارش‌هاي تاريخي است. به نظر مي‌رسد تا كنون بي‌توجهي شيعه به تاريخ اسلا‌م، به ويژه تاريخ خلفا و بررسي نكردن زندگي مدعيان مهدويت، مانعي براي رسيدن به نتيجه در اين موضوع بوده است. در حديثي از امام باقر(ع) چنين مي‌خوانيم:

<لا‌بد ان يملك بنو العباس فاذا ملكوا واختلفوا و تشتت امرهم خرج عليهم الخراساني و السفياني هذا من المشرق و هذا من المغرب يستبقان الي الكوفه` كَفَرسي رهان هذا من ها هنا و هذا من ها هنا حتي يكون هلا‌كهم علي ايديهما. اما انهما لا‌يبقون منهم احداً ابداً.>38

خلا‌صهِ مضمون روايت اين است كه وقتي بني عباس اختلا‌ف پيدا كنند خراساني از مشرق و سفياني از مغرب بر آن‌ها خروج مي‌كنند و هر دو به سوي كوفه مي‌آيند و نابودي آنان (بني عباس) به دست اين دو نفر است.

اين روايت را با اين مضمون فقط نعماني نقل كرده و در سند آن حسن بن علي بن ابي حمزه واقفي قرار دارد كه تضعيف شده است.39 از نظر متن نيز هيچ تصريحي به ظهور مهدي(ع) در آن وجود ندارد. ضمن اين كه مي‌تواند با برخي رويدادهاي تاريخي مطابقت كند؛ چون اگر اختلا‌ف بني‌عباس را جنگ امين و مأمون بدانيم، در اين زمان شخصي به نام سفياني در شام ظهور كرد و در خراسان نيز شورش‌هايي رخ داد.40 اگر روايت را پيش‌گويي امام باقر(ع) دربارهِ اين حوادث ندانيم، احتمال جعل آن از سوي واقفي‌ها وجود خواهد داشت؛ زيرا دوراني كه اين روايت دربارهِ آن سخن مي‌گويد، پس از شهادت امام كاظم(ع) است و در آن دوره، واقفه چنين تبليغ مي‌كردند كه امام زنده است و برخواهد گشت.

تطبيق نشانه‌هاي ظهور

در اين‌جا به منظور آشنايي با برخي از تطبيق‌ها يا آن‌چه كه امكان تطبيق بر نشانه‌هاي ظهور را دارد، مواردي را از منابع كهن و متأخر روايي بيان مي‌كنيم. البته اين مطلب روشن است كه تطبيق نشانه‌ها بر افراد يا رويدادهاي تاريخي،‌دليل آن نيست كه اين‌ها همان حوادث پيش از ظهور باشند يا احاديث براي آنان جعل شده باشد.

مورد اول: يكي از نشانه‌هايي كه براي برپايي قيامت و گاه ظهور مهدي(ع) بيان مي‌شود، <طلوع خورشيد از سمت مغرب> است. در منابع اهل سنت اين موضوع نشانه‌اي براي برپايي قيامت ذكر شده41 و كتب شيعه به ندرت از آن سخن گفته‌اند. شيخ طوسي در يك روايت كه امور حتمي را بر شمرده است، <سفياني، نداء، طلوع خورشيد از مغرب، اختلا‌ف بني فلا‌ن و خروج قائم> را ذكر مي‌كند.42 قاضي نعمان كه گرايش اسماعيلي او روشن است - اگر او را اسماعيلي مذهب ندانيم - از پيامبر روايت مي‌كند كه <در راس سيصد سال از هجرت ِ من خورشيد از مغرب طلوع خواهد كرد.> سپس مي‌گويد: <مراد از آن مهدي فاطمي است كه در سال 297 ظهور كرد.>43 وي نمونه‌هاي ديگري از نشانه‌ها را بر فاطميان و مهدي آنان تطبيق كرده است. 44

مورد دوم؛‌برخي معتقدند نفس زكيه - كه كشته شدن او يكي از نشانه‌هاي ظهور است - همان محمدبن عبدالله بن حسن مثني است كه در ابتداي حكومت عباسيان قيام كرد و در مدينه به شهادت رسيد. از جمله مرحوم صدر بر اين نظريه پافشاري و دلا‌يلي را ذكر كرده است كه به نظر مي رسد در اثبات اين مطلب كافي نيست.45

يكي از معاصران نيز احتمال داده است نفس زكيه بر شهيد آيت الله صدر‌تطبيق شود،46 ولي به نظر مي‌رسد اين نشانه از نمونه‌هايي است كه زيديه از آن سوء استفاده و بر محمدبن عبدالله تطبيق كرده‌اند؛ چون وي در آن زمان به نفس زكيه شهرت داشت.47

مورد سوم، تطبيق‌هاي علا‌مه مجلسي در بحارالا‌نوار است. وي ضمن بيان روايت‌هاي نشانه‌هاي ظهور، آن‌ها را توضيح داده و گاه تطبيق كرده است . براي مثال: در روايتي از عمار ياسر چنين نقل شده است:

<يأتي هلا‌ك ملكهم من حيث بدا؛

نابودي حكومت آنان از جايي كه آغاز شده، خواهد بود.>

گويا مرحوم مجلسي ضمير <ملكهم> را به عباسيان برگردانده كه مي‌فرمايد: <من حيث بدا > يعني از سوي خراسان؛ چون هلا‌كو از آن‌جا وارد شد، همان گونه كه شروع حكومتشان از خراسان و به دست ابومسلم بود.48 (البته در روايت به عباسيان تصريح نشده است.) يا در جاي ديگري از غيبت نعماني روايتي آورده كه در آن آمده است:

<اذا قام القائم بخراسان ... و قام منّا قائم ٌبجيلا‌ن ... و قتل الكبش ...>

سپس مي‌گويد:

<قيام كننده در خراسان، هلا‌كو خان يا چنگيز خان است و قيام كننده در گيلا‌ن، شاه اسماعيل و شايد مراد از كبش، شاه عباس اول باشد.49 هم‌چنين در جاي ديگر، روايتي را بر دولت صفويه تطبيق كرده و مي‌گويد: بعيد نيست [كه اين حكومت] متصل به دولت قائم شود.>50

امروزه موضوع تطبيق نشانه‌هاي ظهور بر افراد و گروه‌ها رواج بيشتري يافته است.

مورد چهارم، سيد بن طاوس در كتاب ملا‌حم خود به نقل از كتاب الفتن سليلي خطبه‌اي از اميرمؤمنان آورده كه در آن به سفياني اشاره دارد. اين خطبه كه سند آن ذكر نشده، چنين است:

<فقال(ع) بعد التحميد العظيم و الثناء علي الرسول الكريم، سلوني سلوني في العشر الا‌واخر من شهر رمضان قبل ان تفقدوني ثم ذكر الحوادث بعده و قتل الحسين صلوات الله عليه و قتل زيد بن علي رضوان‌الله‌عليه‌و احراقه و تذريته في الرياح ثم بكي(ع) و ذكر زوال ملك بني‌اميه و ملك بني‌العباس ثم ذكر ما يحدث بعدهم من الفتن و قال اولها السفياني و آخرها السفياني فقيل له و ما السفياني و السفياني؟ فقال السفياني صاحب هجر والسفياني صاحب الشام و ذكر السليلي ان السفياني الا‌ول ابوطاهر سليمان بن الحسن القرمطي ثم ذكر ملوك بني العباس>51

گويا سليلي از كلمه <هجر> چنين استنباط كرده كه سفياني،‌همان ابوطاهر قرمطي است؛ چون وي اهل <هجر> بود كه در منابع تاريخي گاه با نام <هجري> ياد مي‌شود، ولي نه تنها دليلي بر اين تطبيق وجود ندارد، بلكه اصل روايت هم جاي بحث و تأمل دارد؛ چون گذشته از نداشتن سند،‌بر خلا‌ف ديگر اخبار، سفياني متعدد دانسته شده است. گرچه در روايت‌هاي معدود ديگري اين مطلب وجود دارد52 ولي آنها ‌هم از نظر سند و متن قابل پذيرش نيست؛ زيرا سند هيچ‌كدام به معصوم نمي‌رسد و متن آن‌ها نيز بر خلا‌ف مجموع حديث‌هاي مربوط به سفياني است. اكنون به مناسبت بحث از سفياني و به دليل اهميت، شهرت و كثرت روايت‌هاي آن، به نكته‌هايي دربارهِ اين نشانه مي‌پردازيم.

1. در ميان نشانه‌هاي ظهور، سفياني بيش‌ترين روايت‌را دارد و در حديث‌هاي شيعه به عنوان يكي از نشانه‌هاي حتمي ياد مي‌شود، ولي در كتاب‌هاي اهل سنت، تعارض و تناقض جدي ميان اين اخبار وجود دارد كه برخي از آن‌ها به منابع شيعه هم راه يافته است. از جملهِ‌اين تناقض‌ها، موضوع نام و نسب سفياني است. در كمال الدين به نقل از اميرمؤمنان (ع)، نام او عثمان بن عنبسه ذكر شده 53 و در منابع اهل سنت نام او را عبدالله بن يزيد54، معاويه` بن عتبه يا حرب بن عنبسه55 دانسته‌اند. هم‌چنين دربارهِ مدت حكومت او روايت‌هاي بسياري نقل شده است.56 در برخي روايت‌ها هم سفياني مورد ستايش قرار گرفته است.57

2. در بسياري از احاديث سفياني، سخن از بني‌عباس و گاه بني‌اميه و بني‌مروان به ميان آمده است58 پرسش اين است كه آيا اين گروه‌ها با همين نام، بار ديگر در آخرالزمان به حكومت خواهند رسيد؟! يا اين روايت‌ها با توجه به فضاي آن زمان نقل شده است؟

3. برخي سفياني را فرد خاصي نمي‌دانند، بلكه احتمال مي‌دهند او سمبل انحرافاتي است كه در آخرالزمان به‌وجود ميآيد و يا از آن‌جا كه ابوسفيان دشمن اصلي پيامبر اكرم بود، دشمن اصلي مهدي(ع) را هم سفياني نام گذاشته‌اند.59

4. در طول تاريخ اسلا‌م افراد بسياري با نام سفياني ظهور كرده اند. نخستين آن‌ها ابومحمد سفياني است كه يك بار در پايان حكومت بني‌اميه و بار ديگر در ابتداي حكومت بني‌عباس در شام قيام كرد.60 گفته‌اند وي سرانجام به سوي مدينه گريخت و مدتي در اطراف آن مخفي! و سپس به دست والي عباسيان كشته شد.61

دومين سفياني در سال 195 و هنگام اختلا‌ف امين و مأمون عباسي در شام ظهور كرد.62 در منابع اهل سنت خبرهايي مبني بر پيش‌گويي ظهور اين سفياني در همين سال وجود دارد.63 علا‌وه بر اين دو نفر سفياني‌هاي ديگري در تاريخ ظهور كرده‌اند.64 گويا به دليل همين ادعاهاست كه برخي نويسندگان اهل سنت اصل حديث‌هاي سفياني را جعلي دانسته و معتقدند: امويان آن را در برابر حديث‌هاي مهدي ساختند تا مردم را به برگشت سلطنت بني‌اميه و آل ابي‌سفيان اميدوار كنند.65 گرچه اين سخن در منابع قديمي نيز نقل شده و خالد بن يزيد بن معاويه جاعل حديث‌هاي سفياني دانسته شده است، 66 ولي <به صرف احتمال و وجود يك مدعي باطل نمي‌شود حكم به مجعوليت و بطلا‌ن كرد، بلكه بايد چنين گفت: چون حديث سفياني در بين مردم شايع بود و مردم در انتظارش بودند، بعضي‌ها از اين موضوع سوء استفاده و خروج مي‌كردند و مي‌گفتند كه ما همان سفياني منتظر هستيم.>67

خلا‌صهِ مطلب اين‌كه با توجه به كثرت روايت‌هاي علا‌يم، به نظر مي‌رسد از زمان رسول خدا (ص) اجمالا‌ً پيش‌گويي‌هايي دربارهِ حوادث آينده و ظهور مهدي(ع) بيان شده است، ولي اين خبرها در طول چند صدسال، دچار تحريف و با انگيزه‌هاي گوناگون مطالبي بر‌آن‌ها افزوده شد. به گونه‌اي كه پيش‌گويي دربارهِ ملا‌حم و فتن و نشانه‌هاي ظهور مهدي(ع) و حتي نشانه‌هاي برپايي قيامت خلط شده است. موضوع‌هايي مانند: پرچم‌هاي سياه،‌اختلا‌ف بني‌اميه يا بني‌عباس و ظهور خراساني -‌كه با آن همه شهرت تنها چند روايت ضعيف دربارهِ آن وجود دارد68 - نمونه‌هايي است كه هيچ ارتباطي به ظهور ندارد. چنان‌كه دربارهِ نشانه‌هاي حتمي هم نمي‌توان با اعتماد كامل به همه احاديث آن نگريست. بنابراين لا‌زم است موضوع نشانه‌هاي ظهور به جاي آن‌كه پيوسته به افراد و گروه‌ها و حادثه‌ها تطبيق شود، مورد نقد و بررسي دقيق قرار گيرد و ضمن پذيرش اجمالي آن از رواج بي‌رويهِ آن‌ها به ويژه آن‌چه در منابع اهل سنت مانند الفتن ابن حماد وجود دارد پرهيز شود.

(مشخصات نشر كتاب هاي زير در شماره قبل ذكر شد.)

------------------

پي نوشت ها:

1. الغيبه طوسي، ص 444؛ بحار، ج 52، ص 213 (به نقل از همان).

2. الغيبه طوسي، ص 448.

3. الفتن، ح 549، ص 133.

4. همان، ح 551، ص 134.

5. تاريخ اليعقوبي، ج 2،‌ص 290.

6. الفتن، ح 552، ص 134: <حدثنا سعيد ابوعثمان حدثنا جابرالجعفي عن ابي جعفر قال اذا بلغت سنه` تسع و عشرين و مائه` واختلفت سيوف بني اميه و وثب حمار الجزيره` فغلب علي الشام ظهرت الرايات السود...>؛ (ديگر روايات مربوط به پرچم‌هاي سياه را در معجم احاديث الا‌مام المهدي، ج 1، ص 375 به بعد مطالعه كنيد.)

7. الغيبه نعماني، ص 265.

8. دربارهِ‌ديگر روايت‌ها، نك: الفتن، صص 127، 130، 135 و 139؛ الغيبه نعماني، ص 360.

9. موضوع پرچم‌هاي سياه و پيش‌گويي دربارهِ صاحبان رايات سود، پيش از ظهور عباسيان شهرت داشته و گويا به همين دليل امام عباسي دستور داد چند پرچم سياه به عنوان پيروي از پيامبر - كه در جنگ‌هاي صدر اسلا‌م پرچم سياه حمل مي‌كرد‌- برافراشته شود و قيام آغاز گردد. نك: اخبار الدوله` العباسيه، صص 199 و 245 - 247.

10. الفتن، ح 224، ص 61.

11. التشريف بالمنن (معروف به ملا‌حم)، ص 86 (به نقل از كتاب الفتن).

12. همان، ص 87.

13. الغيبه طوسي، ص 452؛ عقدالدرر، ص 129.

14. التنبيه و الا‌شراف، ص 292.

15. تفصيل اين مطالب و رويدادها را در تاريخ طبري، ج 7،‌ص 421 به بعد مطالعه كنيد.

16. دربارهِ اين مطلب نك: تاريخ سياسي امام دوازدهم، صص 86 و 222؛ مكتب در فرايند تكامل ص 122 و پاورقي، ص131.

17. اخبار الدوله` العباسيه`، ص 238.

18. الكافي، ج 1، ص 536؛ همچنين نك: ج 1، ص 307.

19. الا‌رشاد، ج 2،‌صص 179، 215 و 247؛ همچنين نك: ص 220.

20. الغيبه طوسي، صص 44 و 46.

21. الكافي، ج 1،‌ص 307: <محمدبن يحيي عن احمدبن محمد عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن جابر الجعفي عن ابي جعفر(ع) قال سئل عن القائم فضرب بيده علي ابي‌عبدالله(ع) فقال هذا والله قائم آل محمد...>.

22. براي اطلا‌ع بيشتر، نك: مكتب در فرايند تكامل، ص 126.

23. الغيبه نعماني، ح 66، باب 14، ص 288؛ معجم احاديث المهدي، ج 3، ص281.

24. الا‌رشاد، ج 2، ص 375.

25. عقدالدرر، ص 104؛ بحار، ج 52، ص 233.

26. براي اطلا‌ع از اين رويدادها، نك: تاريخ اليعقوبي، ج 2، ص 264 به بعد.

27. الغيبه طوسي، ص 448؛ الا‌رشاد، ج 2، ص 376؛ شرح الا‌خبار، ج 3، ص 418؛ بحار، ج 52، ص 183.

28. دربارهِ جايگاه و اهميت بداء و اين‌كه بداء با علم الهي منافاتي ندارد، نك: الكافي، ج 1، صص 146 - 149.

29. براي اطلا‌ع بيش‌تر نك: غاليان، ص 277.

30. الكافي، ج 1، ص 147.

31. همان.

32. دربارهِ اين روايت‌ها، نك: بحار، ج 52، ص 249.

33. الغيبه نعماني، ح 5، باب 18، ص 312.

34. همان، ح 10، باب 18، ص 315.

35. دربارهِ اين فرقه هانك: ابواب مختلف كتاب الغيبه شيخ طوسي و همچنين مكتب در فرآيند تكامل، صص 75 - 107.

36. بحار، ج 52، ص 86.

37. همان، ج 51، ص 71 - 73 (اين احتمال هم هست كه اصل حديث <اسم ابيه اسم ابني> بوده و تحريف و تصحيف در آن صورت گرفته است).

38. الغيبه نعماني، ح 18، باب 14، ص 267.

39. رجال النجاشي، ج 1، ص 132.

40. تاريخ الطبري، ج 8، صص 415، 273 و 373 به بعد (قيام رافع بن ليث و حمزه آذرك).

41. صحيح مسلم، ج 2، صص 667 و 690؛ همچنين نك: الملا‌حم، ابن منادي، ص 343؛ الفتن، ص 230.

42. الغيبه، طوسي، ص 435.

43. شرح الا‌خبار، ج 3،‌صص 418 و 419؛ همچنين نك: الملا‌حم، ابن منادي، ص 343؛ الفتن، ص 230.

44. همان، ص 359 - 368.

45. تاريخ الغيبه` الكبري، ص 608.

46. عصر الظهور، ص 165.

47. مقاتل الطالبين، صص 207 و 210 - 213.

48. بحار، ج 52، ص 208.

49. همان، ج 52، ص 236.

50. همان، ج 52، ص 243.

51. التشريف بالمنن، ص 271.

52. ملا‌حم، ابن المنادي، ص 185؛ الفتن، صص 153، 230؛ التشريف بالمنن،ص114.

53.كمال الدين، ح 9 ، باب علا‌ئم، ص 679.

54. الفتن، ح 773، ص 189.

55. عقدالدرر، صص 80 و 91.

56. براي نمونه مقايسه كنيد: الغيبه نعماني، صص 310، 316 و الغيبه طوسي، ص 449 و الفتن، صص 188 و 467.

57. عقدالدرر، ص 91؛ التشريف بالمتن، ص 141.

58. نك: الفتن، ص 210 به بعد؛ الغيبه نعماني، صص 270، 315؛ التشريف بالمنن، ص 67.

59. تاريخ الغيبه` الكبري، ص 647؛ چشم به راه مهدي، ص (مقالهِ بررسي نشانه‌هاي ظهور).

60. انساب الا‌شراف، ج 9، ص 222 و ج 4، ص 223؛ تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 289؛ تاريخ الطبري، ج 7، ص 444.

61. تاريخ الطبري، ج 7، ص 445؛ انساب الا‌شراف، ج 5، ص 394.

62. تاريخ الطبري، ج 8، ص 415؛ تاريخ مدينه` دمشق، ج 43، ص 24؛ سير اعلا‌م النبلا‌ء، ج 9، ص 284.

63. تاريخ مدينه` دمشق، ج 14؛ ص 8 و ح 37، ص 199؛ سير اعلا‌م النبلا‌ء، ج 9،‌ص 285: <الوليد بن مسلم غير مره` يقول لو لم يبق من سنه` 195 الا‌ّ يومٌ لخرج السفياني.> وليد بن مسلم راوي بسياري از اخبار ملا‌حم و فتن است كه نعيم بن حماد در كتاب الفتن فراوان از او روايت كرده است.

64. نك: تاريخ الطبري، ج 10، ص 135 و ج 9، ص 118.

65. ضحي الا‌سلا‌م، ج 3، ص 238.

66. نسب قريش، ص 129؛ تاريخ مدينه` دمشق، ج 43، ص 39 و ج 16، ص 33.

67. دادگستر جهان، ص 222.

68. آن‌چه دربارهِ خراساني در منابع معتبر حديثي يافت مي‌شود، از آن جمله روايتي است در كتاب الغيبه نعماني (ص 264) كه به نقل از امام باقر(ع) مي‌گويد: خروج سفياني و يماني و خراساني در يك سال در يك ماه و در يك روز اتفاق مي‌افتد. در سند اين روايت افرادي مجهول، مهمل و واقفي مذهب قرار دارند كه وجود حسن بن علي بن ابي حمزه در آن براي ضعف روايت كافي است. بخشي از همين روايت در (ص 267) اين كتاب هم آمده كه در سند آن هم حسن وجود دارد. اين روايت پيش از اين ،‌ذيل عنوان <زمينه‌هاي جعل در موضوع مهدويت> مورد بررسي قرار گرفت. دومين روايت خراساني را هم نعماني در (باب 16) كتاب الغيبه حديث ششم آورده است كه خراساني به جاي يكي از نشانه‌هاي حتمي پنج‌گانه ذكر شده است،‌ولي سند آن هم به دليل آمدن نام محمدبن حسان رازي، علي بن ابي حمزه واقفي و محمد بن علي كوفي (ضعيف جداً فاسد الا‌عتقاد: رجال النجاشي، ج 2، ص 216) ضعيف است.